مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و هفتم، شمارهٔ پیاپی ۱۰۰
بهار ۱۳۹٤، ص۳۱- ۹

بررسی مفهوم تعلیل*

دکتر بی‌بی رحیمه ابراهیمی
استادیار گروه فقه دانشگاه شهید مطهری، (واحد خواهران مشهد)
Email: ebrahimi_40728@yahoo.com

چکیده
منظور از مفهوم تعلیل آن است که چنانچه در دلیلی به علت حکم اشاره شده باشد، بتوان از فقدان آن علت، انتفاء حکم را نتیجه گرفت؛ آن‌گونه که از انتفاء حصر، شرط، غایت و ... انتفاء حکم لازم می‌آید. در این مقاله بررسی این مفهوم با توجه به دیدگاه موافقان و مخالفان مورد توجه قرار گرفته و دیدگاه سومی بر اساس تفصیل میان کلی یا جزئی بودن موضوع، در منطوق و مفهوم، ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: علت، تعلیل، مفهوم تعلیل، منصوص العلهٔ، تنقیح مناط.

*. تاریخ وصول:۱۳۹۱/۱۰/۱۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۲/۱۱/۲٦.

مقدمه

یکی از مباحث الفاظ علم اصول، بحث مفاهیم است. در کتاب‌های اصولی رایج، تعدادی از این مفاهیم مورد بررسی قرار گرفته‌اند، ولی جای مفهوم تعلیل در میان آن‌ها خالی است. البته از «علت» در برخی از مسائل دانش اصول، مانند: «قیاس منصوص العلة»، «قاعده العلـة تعمـم و تخصص» و «تنقیح مناط»، استفاده شده است. این اصطلاحات مشابهت‌هایی بـا مفهـوم تعلیـل دارند، لذا شایسته است که تفاوت‌های آن‌ها به صورت دقیق روشن شود.

تتبع در کتاب‌های فقهی نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، مفهوم تعلیل، به جای برخی از این اصطلاحات استعمال شده است یا یک فقیـه، در اسـتعمالات گونـاگون خـود، از مفهـوم تعلیل، معانی متفاوتی اراده کرده است. این نکتـه ضـرورت بحـث مسـتقل و کامـل را نمایـان می‌سازد. از این رو در این نوشته پس از اینکه دربارهٔ تعریف علـت و راه‌هـای دسـتیابی بـه آن تحقیقی انجام شده است، نقش علت در استنباط احکام، با رویکرد تشخیص دقیق اصـطلاحات یادشده و بازشناسی تفاوت‌های آن‌ها از یکدیگر تبیین شده است. آنگاه ثبوت مفهوم تعلیـل بـا دقت در دلایل موافقان و مخالفان مورد توجه قرار گرفته، در نهایت پـس از جمـع‌بنـدی آراء و نقد و نظرهای مطرح شده، یک ایدهٔ میانی بر اساس تفصیل میان کلی یا جزئـی بـودن موضـوع در منطوق و مفهوم، ارائه شده است.

تعریف علت

علت را در لغت به «معنایی که به محل حلول نمـوده، سـبب تغییـر حـال محـل مـی‌شـود» تعریف نموده‌اند. از همین جاست که به مریضی، علت می‌گویند؛ زیرا با حلول آن، حال شخص از قوت به ضعف تغییر می‌کند. (زبیدی، ۱۵/ ۵۱۷)؛ از این رو دربارهٔ علت و معلول در معـاجم فقهی، گفته شده است: هر وصفی که به محلی حلول کرده، به وسیلهٔ آن حالش تغییر کند، علت است و محل، معلول، نام می‌گیرد. به عبارت دوم، هر امری که از امر دیگری به استقلال یـا بـه واسطهٔ انضمام چیز دیگری صادر شود، علت برای آن امر خواهد بود و امر صادر شده، معلـول است. (عبد الرحمان، ۲/ ۵۳۷)

اقسام علت

آنچه به عنوان علل احکام وارد شده، گاهی تنها حکمت تشریع است کـه در ایـن صـورت

مطرد و منعکس نخواهد بود و گاهی تعلیل برای مناط حکم است. این تعلیل خود بر دو قسم است:

الف: از قبیل واسطهٔ در ثبوت است. یعنی همان عنوانی که در لسان دلیل، حکم بر آن وارد شده، در نفس الامر هم موضوع حکم بوده است و اینکه در دلیل، علت منصوص ذکر شده، برای اشاره به مقتضیِ موضوع قرار گرفتن عنوان مذکور است؛ مثلاً در عبارت «الخمر حرام لانه مسکر» اگر گفته شود موضوع حرمت در واقع، خمر است و بیان علیتِ مسکر بودن، تنها برای اشاره به وجود مقتضی در خمر است؛ از قبیل واسطهٔ در ثبوت خواهد بود.

ب: از قبیل واسطهٔ در عروض است. به این معنا که موضوع حکم در نفس الامر، چیزی است که حکم به آن معلل شده، یعنی در نفس الامر، مورد، موضوع حکم نبوده بلکه عنوان، موضوع بوده و مورد یکی از مصادیق آن است. بنابراین اگر در مثال پیشین گفته شود موضوع حرمت، در واقع مسکر بودن است و خمر به دلیل اینکه یکی از مصادیق آن موضوع است، حرام شده؛ از قبیل واسطهٔ در عروض خواهد بود.

علت منصوصه، در جایی که واسطهٔ در عروض باشد، به منزلهٔ کبرای کلی است که با یک عنوان جامع، شامل مورد و غیر مورد می‌شود. تعلیل از قبیل احتجاج به حد وسط در ثبوت اکبر برای اصغر، در قیاس شکل اول است و حکم تعلیل شده به منزلهٔ نتیجهٔ قیاس مذکور می‌باشد؛ مانند: «العالم حادث لانه متغیر» که حکم، وجوداً و عدماً بر مدار علت می‌گردد و با عموم خود، مطرد و به مفهوم تعلیل، منعکس است، اما واسطهٔ در ثبوت مطرد نیست؛ زیرا واسطه، نشان‌دهندهٔ این نکته است که مورد، اقتضای موضوع قرار گرفتن برای حکم را دارد. بنابراین ممکن است خصوصیت مورد در علیت علت یا در معلول یا هر دو اثر بگذارد، از همین رو مطرد نیست و نمی‌تواند واسطه در غیر مورد هم بشود. (نائینی، ۲۱–۲۳)

راه‌های دستیابی به علت

استنادهای فراوانی در کتاب‌های فقهی به تعمیم دادن علت و ... مشاهده می‌شود، با توجه به این نکته، جای این پرسش است که چگونه می‌توان علت حکم را تشخیص داد؟ در میان اهل سنت که قائل به قیاس هستند، این مسأله به طور کامل بحث شده و در کتاب‌های اصولی شیعه به بخشی از مباحث آنان اشاره شده است. (علامه حلی ۲۲۰–۲۲۷؛ فاضل تونی، ۲۳۸) اصولیان شیعه قیاس را به صورتی که نزد عامه مطرح است، نپذیرفته‌اند. اگرچه با وجود

ضرورت بحث از راه‌های دست‌یابی به علت، فصل مستقلی برای آن نگشوده‌اند، برخی از آنان به اختصار اشاراتی به این مسأله داشته‌اند که در ذیل بیان می‌شود.

محقق حلی با تکیه بر شاهد حال، معتقد است اگر شارع بر علتی تنصیص نمود، بر اساس احوال موجود پیرامون حکم مسأله، می‌توان خصوصیات غیر دخیل را از علت دخیل در ثبوت حکم، تشخیص داد. ایشان با بیان سه مثال مختلف؛ «مورد سؤال»، «خصوصیات سائل» و «خصوصیات واقعه» را غیر دخیل می‌داند. این مثال‌ها برای روشن‌تر شدن منظور ایشان ذکر می‌شود:

مثال اول: عدم دخالت مورد سؤال (خرما): امام (علیه السّلام) – وقتی که از ایشان در مورد جواز بیع خرمای تازه به خرمای خشک، سؤال شد- فرمودند: «آیا اگر خشک شود کم می‌شود؟ گفته شد: بله، فرمودند: در این صورت، خیر» در اینجا حکم حرمت، به کم شدنِ هنگام خشک شدن، تعلیل شده است. شاهد حال اقتضا دارد، غیر از این علت، هیچ یک از اوصاف دیگر اصل، دخالتی در حکم نداشته باشد.

مثال دوم: عدم دخالت خصوصیات سائل: هرگاه سائل بگوید: مالک بیست دینار گشته‌ام و یک سال هم بر آن گذشته و امام (علیه السّلام) بفرماید: واجب است زکات بپردازی؛ معلوم می‌شود که حکم، متعلق به این مورد است و اوصاف سائل معتبر نیست. یعنی برای هر کسی که چنین اتفاقی بیفتد، همین حکم، ثابت خواهد شد.

مثال سوم: عدم دخالت خصوصیات واقعه: هرگاه در واقعه‌ای، حکمی صادر شود و بر اساس شاهد حال، معلوم گردد که این حکم، به اعتبار همین واقعه و نه به اعتبار محل آن بوده است، حکم به وقایع مشابه سرایت می‌کند؛ مثلاً روایت شده که حضرت علي (علیه السّلام) در مورد چهارپایی که دو نفر بر سر آن نزاع داشته، هر دو بینه آورده بودند، قضاوت نمود که این چهارپا از آن کسی است که شاهدهای وی، به نتاج او هم شهادت داده باشند. در این صورت حکم بر همان چهارپای خاص، محدود نمی‌شود، بلکه به هر موردی که این معنا در آن حاصل گردد، سرایت می‌کند. (محقق حلی، ۱۸۵- ۱۸۶)

علامه حلی می‌گوید: «نصّ بر علت دو گونه است: گاهی صریح است مانند: لعلّة کذا یا لأجل کذا یا بسبب کذا ... و گاهی ظاهر است؛ مانند: لکذا، یا بکذا، یا همراه شدن با حرف إنّ و... » (علامه حلی، ۲۱۹)

غیر از آنچه برخی از اصولیان به صراحت در این زمینه بیان نموده‌اند، روش عملی فقها در

کتاب‌های فقهی نیز می‌تواند چگونگی دست‌یابی به علت را نشان دهد. بیشتر مواردی که به تعلیل استناد شده است، براساس روایاتی صورت گرفته که در آن‌ها از حروف «لانّ» (طباطبایی، ۲/ ۲۰؛ کاشف الغطاء، ۱۰٤)، «انّ» (نراقی، ۲/ ۲۳٦؛ نجفی، ٦/ ۱۰٤)، «من اجل» (حسینی عاملی، ۱٤/ ٦۷) و ... استفاده شده، اما کشف علت، منحصر به وجود حروف علت نشده است. فقها گاه از اینکه مطلبی به صورت یک قضیهٔ کلی مطرح شده باشد و گاه با دیدن صدر و ذیل روایت یا سیاق آن به استظهار علت کوشیده، فتوای خود را بر اساس علت دیده شده، استوار نموده‌اند.

قضیهٔ کلی: در روایت حسین بن خالد آمده که «فإنّما هو الذي أقرّ علی نفسه» برخی از فقها فرموده‌اند این جمله بیان علت است و مفهوم آن چنین است که اگر اقرار نکرده بود و بینه علیه او اقامه شده بود، باید به گودال سنگسار برگردانده می‌شد. (موسوی گلپایگانی، ۱/ ٤۱۳)

سیاق روایت: در روایتی که از آن قاعده الزام مخالفان استفاده می‌شود، آمده است: «خذوا منهم کما یأخذون منکم في سنّتهم و قضایاهم» برخی گفته‌اند، سیاق این معتبره گواهی است بر اینکه جمله مزبور در قوه تعلیل است؛ چراکه امام (علیه السّلام) بعد از اینکه در پاسخ شخص سؤال‌کننده، فرمودند که اخذ نصف ترکه خواهر عارفه مؤمنه‌اش جایز است، این جمله را به زبان آوردند، بنابراین هیچ وجهی برای بیان جمله دوم غیر از اینکه تعلیل باشد، باقی نمی‌ماند. (سیفی مازندرانی، ۲/ ۱۷)

این مطلب نشان می‌دهد که استفاده تعلیل از روایات در عمل، کار چندان مشکلی نیست؛ چراکه قیود مختلفی برای احراز علت قرار داده نشده و به نظر می‌رسد، بیشتر مبتنی بر فهم عرفی است.

نقش علت در استنباط احکام

آ: قیاس منصوص العلة

علامه حلی توضیح می‌دهد: «حکمی که بر علت آن تنصیص شده است، به هر چیزی که ثبوت علت در آن معلوم باشد، سرایت خواهد کرد. این سرایت به وسیله نص بوده، قیاس به شمار نمی‌رود؛ زیرا این سخن که «حرّمت الخمر لکونه مسکرا»، نازل منزله این سخن است که «حرّمت کلّ مسکر». دلیل ما بر این مطلب این است که اگر مجرد اسکار علت باشد، لازم می‌آید هر جا که آن تحقق یافت، معلول هم محقق شود. در غیر این صورت علت نیست و اگر

علت، إسکار مقیّد به خمریت باشد، آنچه علت فرض کردیم، علت نبوده، بلکه جزء علت است و این خلف است.» (علامه حلی، ۲۱۹)

ب: تنقیح مناط

تنقیح مناط، از شیوه‌های استنباط حکم است که در پرتو اجتهاد و نظر، علّت حکم از اوصاف غیر دخیلی که در نصّ آمده، شناسایی و در نتیجه، حکم به تمامی مواردی که علّت در آنها وجود دارد، تعمیم داده می‌شود. (هاشمی، ۲/ ٦٤٤)

محقق بهبهانی می‌نویسد: «دلیلی که بتوان به‌وسیلهٔ آن از نص خارج شد؛ به گونه‌ای که از آن تعدی کرد یا بر خلاف ظاهر حمل نمود، اجماع، حکم عقل یا قاعدهٔ تنقیح مناط است. تنقیح مناط مانند قیاس است غیر از اینکه علت مستنبط در آن یقینی است» (١٤٧)

بنابراین اگر به علت حکم، تنصیص شده باشد، قیاس منصوص العلة خواهد بود، اما اگر به علّت حکم تصریح نشده، بلکه از طریق اجتهاد به دست آید؛ علت یا به صورت قطعی استنباط می‌گردد که در این صورت تنقیح مناط نامیده می‌شود یا به صورت ظنّی که قیاس مستنبط العلّة خواهد بود.

از تنقیح مناط و قیاس منصوص العلة برای تعمیم حکم استفاده می‌شود، البته در مقام بررسی‌های اصولی و چگونگی استفاده تعمیم از تعلیل، اختلاف‌هایی به چشم می‌خورد.

به طور مثال سید مجاهد از قول نهایة و غایة المأمول نقل می‌کند: «احکام شرعی تابع مصالح خفی هستند و شرع آن‌ها را آشکار می‌کند. هرگاه شرع بر علتی تصریح نمود، متوجه می‌شویم که آن علت باعث این حکم شده است؛ از این رو هر جا علت یافت شد، وجود معلول هم لازم می‌آید.»

سپس اشکال می‌کند: اولاً: حداکثر مطلبی که در مثال حُرِّمت الخمر للاسکار، از تعلیل فهمیده می‌شود، این است که مطلق اسکار و حقیقت آن، علت تحریم خمر است، اما بر اینکه علت، برای حرمت هر مسکری باشد، دلالت ندارد. بعید نیست که چیزی علت شیئ خاصی باشد و علت چیز دیگری نباشد همان‌طور که آتش، علت احراق بعضی از اشیاء هست و علت اشیاء دیگری نیست.

ثانیاً: اینکه اسکار علت تامه بوده، لفظ بر آن دلالت دارد را نمی‌پذیریم. علت تامه تنها در صورتی که علل چهارگانه، شرایط و رفع موانع با هم جمع شوند، حاصل می‌شود. ظاهراً اسکار، تنها علت فاعلی به معنای مؤثر است. بنابراین در این صورت تخلف معلول از علت به

اعتبار موانع زیاد، ممکن خواهد بود.

ثالثاً: علل شرعیه مانند علل عقلیه مؤثر نیستند بلکه صرفاً معرفند. (مجاهد، ٦٧٣)

این اشکال، به این دلیل پذیرفتنی نیست که:

آ: وی علل اعتباری و علل تکوینی را همانند انگاشته است و آنچه در علل تکوینی مثل سنخیت در علت و معلول مطرح گردیده را به علل اعتباری نیز سرایت داده، در حالی که در اعتباریات، همه امور به لحاظ معتبِر وابسته است.

ب: استفادهٔ تمامیت علت به حسب مقدمات حکمت ممکن است. به این ترتیب که اگر مولا درصدد بیان علت حکم است، در چنین حالتی باید مقصود از علت، علت تامه باشد؛ چون اگر تمامیت علت ملحوظ نشود، باید به نحوی به این قضیه اشاره کند. از آنجا که قرینه‌ای بر خلاف این امر اقامه نگردیده است، تمامیت علت احراز می‌شود.

ج: ادعای معرف بودن علل شرعی در موارد منصوص، فاقد دلیل است.

سید مجاهد از شرح مختصر نقل می‌کند: «عقل میان اینکه شارع بگوید: «حرمت الخمر لاسکاره» یا اینکه بگوید «حرمت کل مسکر» فرقی نمی‌گذارد. همان طور که جمله دوم افاده عموم حرمت برای هر مسکری را دارد، جمله اول هم چنین است».

وی به این دریافت عقلی نیز چنین اشکال می‌کند: اگر منظور این است که این دو عبارت مانند دو مترادف هستند، این مطلب قطعاً باطل است؛ چرا که به حکم تبادر، معنای مطابقی یکی غیر از دیگری است و اگر منظور این است که از لوازم عقلی تعلیل مذکور این است که چنین کلیتی استفاده شود؛ همان طور که از امر به شئ نهی از ضدش لازم می‌آید، این هم پذیرفتنی نیست. در عقل چیزی که اقتضای این مطلب را داشته باشد، نمی‌یابیم و چنان‌چه منظور این باشد که تعلیل به التزام عرفی بر ثبوت حکم اصل در همه فروعی که متضمن علت مذکورند دلالت می‌کند؛ مانند: دلالت تعلیق موجود در جمله شرطیه، بر انتفاء حکم هنگام انتفاء شرط، این هم پذیرفتنی نیست؛ زیرا اگر مولایی به عبدش بگوید: «اعط ملکی الفلانی لانه عالم» لازم می‌آید که تمام املاک مولا به علما اعطا شود و روشن است که بطلان تالی، قطعی است. خلاصه این‌که عدم تعدی با تعلیل عادتاً فراوان است. (مجاهد، ٦٧٣)

وی در ادامه می‌افزاید: انصاف این است که دلالت تعلیل بر تعمیم، شایسته انکار نیست. عادت عقلا و اهل لسان بر استفاده تعمیم از تعلیل جاری شده است. آیا چنین نیست که اگر مولا به عبدش بگوید: با زید همنشینی نکن؛ چراکه او مجذوم یا سفیه است و عبد، با عمرو که

دارای همین خصوصیات است همنشین شود، عاصی به شمار می‌رود؟ اگر در مثال «اعط ملکی الفلانی لانه عالم» عبد، ملکی از املاک مولا را به عمرو عالم بدهد، نزد عقلا ممدوح و مطیع به شمار می‌رود فقط به این دلیل که تعلیل، چنین دلالتی دارد. خلاصه، مثال‌هایی که تعلیل در آنها افاده تعمیم کند بسیار زیاد است همچنین علما قواعد کلی در فنون مختلف از آن استفاده کرده‌اند. (مجاهد، ٦٧٣)

در این کلام سید مجاهد ناسازگاری‌هایی وجود دارد؛ زیرا از طرفی در مثال «اعط ملکی الفلانی لانه عالم» تعمیم را نمی‌پذیرد و از طرفی در همین مثال آن را می‌پذیرد. گاهی می‌گوید عدم تعدی با تعلیل فراوان است و گاهی می‌گوید مثال‌هایی که افاده تعمیم دارند، زیاد است. علاوه بر این، فهم عرفی چنین نیست که اگر مولا گفت ملکی از املاک مرا به فلانی بده زیرا عالم است بتوان سایر املاک او را هم به علمای دیگر داد؛ زیرا مولا تنها نسبت به یک ملک خویش چنین حکمی صادر کرده است.

به هر حال یا باید ضابطه‌ای به دست داد تا بتوان تعلیل‌هایی را که افاده تعمیم دارند از مواردی که افاده تعمیم ندارند، بازشناخت یا اینکه بر اساس مثال گفته‌شده، میزان تعمیم‌بخشی علت را مشخص نمود.

ج: العلة تعمم و تخصص

چنان‌چه علت حکمی معلوم باشد، حکم بر مدار آن می‌گردد و باعث تعمیم و تخصیص می‌شود. این مطلب بنای فقها در همه ابواب فقهی است. (منتظری، ۳/ ۲۱۳) تعریف این قاعده به طور خاص در جایی ذکر نشده، اما با توجه به موارد استفاده و مثال‌های مطرح شده می‌توان آن را به صورت ذیل توضیح داد.

این قاعده از دو قسمت تشکیل شده، در قسمت اول به تعمیم‌دهی و در قسمت دوم به تخصیص‌بخشی علت اشاره شده است. در مثال «لا تأكل الرمان لأنه حامض»، حامض بودن علت حکم است. تعمیم‌دهی به این معناست که علاوه بر موردی که به عنوان موضوع در دلیل ذکر شده، در هر مورد دیگری که علت در آن یافت شود، حکم جاری خواهد شد. در مثال مذکور، «خوردن هر چیزی که ترش باشد اعم از این‌که انار باشد یا غیر انار، منهی عنه است». تخصیص‌بخشی به این معناست که چنانچه در دایره موضوع مذکور در لسان دلیل، موردی باشد که علت در آن یافت نشود، حکم در آن مورد نمی‌آید. در مثال پیش‌گفته، تخصیص به این صورت است که «خوردن انار شیرین جایز است». (شبیری زنجانی، ١/ ١٦٦؛ حسینی شیرازی،

۱۱/ ۲۷۹)

توجه به مثال‌های مختلف فقهی، معنا و نحوهٔ استفاده از این قاعده را روشن‌تر خواهد کرد. برای تعمیم‌دهی می‌توان به حکم وجوب نماز جمعه در عصر غیبت، مثال زد. گفته شده است: نماز جمعه در عصر غیبت به امامت فقیه جایز است. این حکم با استناد به روایت «و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنّهم حجّتي عليكم و أنا حجّة اللّه» صادر شده است. اگرچه مورد سؤال برخی حوادث خاص است و امام (علیه السلام) در آن موارد به فقها ارجاع داده‌اند، اما قائلان به این فتوا معتقدند عبارت «فإنّهم حجّتي عليكم» در مقام تعلیل و به دست دادن قاعدهٔ کلی بوده، بنابراین مقتضای ذیل روایت، تعمیم است. حجت قرار گرفتن از طرف امام (علیه السلام) ظهور عرفی دارد در این‌که هر چه به امام ارجاع داده می‌شود به فقیه ارجاع داده شود، بنابراین اگر فرض شود دلیل داریم بر اینکه اقامه نماز جمعه از مناصب و حقوق امام است، اقتضای حجت قرار گرفتن فقیه بین امام و مردم این است که فقیه نسبت به این حق بر مردم احتجاج کند و اگر مخالفت نمود، مردم با او احتجاج کنند. (حائری، ١٥٤–١٥٥)

برای تخصیص‌بخشی می‌توان به مثال‌های زیر توجه نمود:

مثال اول: در ذیلِ روایاتی که به طور مطلق دلالت بر حرمت غنا دارند، عبارتی به این صورت بیان شده است: «لأنه لغو و لهو و باطل و زور». بعضی گفته‌اند: بدیهی است که مطلقِ غنا، لهو و لغو و باطل نیست، مگر به جهت حیثیت خاصی چنین باشد، بنابراین از قبیلِ منصوص العلة می‌شود و تعمیم و تخصیص می‌دهد. در بعد تخصیص، هر غنایی مانند تغنی به قرآن و دعا که لهو نیست، جایز است. (رضوی کشمیری، ۳۵)

مثال دوم: اگر شخصی پس از اینکه زکات را به شیعه پرداخت کند، مستبصر گردد، نیاز به اعاده ندارد؛ چون علت عدم کفایت، علاوه بر این‌که زکات‌دهنده شیعه نبوده، قرار دادن زکات در غیر موضع است. علت مذکور، حکم را به این صورت تخصیص می‌زند که اگر زکات در جای واقعی خودش قرار گرفت، (لحوق ایمان هم به نحو شرط متأخر کفایت می‌کند) وجهی برای عدم کفایت باقی نمی‌ماند. (منتظری، ۳/ ۲۱۳)

این قاعده در قسمت تخصیص‌بخشی با مفهوم تعلیل شباهت دارد، اما باید دانست که تخصیص‌بخشی تنها در دایره موضوع مذکور در لسان دلیل است و مفهوم اعم از آن می‌باشد. در مثال اول، موضوع، «غنا»، علت، «لهو» و حکم «حرمت» است. در تخصیص گفته شده است،

هر «غنایی» مانند تغنی به قرآن و دعا که لهو نیست، جایز است. یعنی تخصیص صرفاً در دایرهٔ موضوع صورت گرفته است. اگر مفهوم تعلیل استفاده می‌شد باید گفته می‌شد: هر چیزی (اعم از غنا و غیر غنا) که لهو نباشد جایز است.

در مثال دوم، موضوع، «شخص مستبصر»، علت، «قرار دادن زکات در غیر موضع» و حکم، «عدم کفایت زکات پرداخت شده در زمان سابق»، است. تخصیص به این صورت بیان شد که اگر زکات در جای واقعی خودش قرار گرفت وجهی برای عدم کفایت باقی نمی‌ماند. در حالی که مفهوم تعلیل عبارت است از اینکه اگر زکات در جای واقعی خودش قرار گرفت، (مستبصر یا غیر مستبصر) اعاده نیاز نیست.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، حجیت این قاعده مورد پذیرش فقها و اصولیون قرار گرفته است و برخی بر این مسأله تصریح نموده‌اند. (میرزای رشتی، ۲۸۹؛ تبریزی، ٤٣؛ خویی، ۳/ ١٦٥)

د: مفهوم تعلیل

مفهوم به معنای انتفاء عند الانتفاء و مفهوم تعلیل به معنای «انتفاء حکم هنگام انتفاء علت»، است. «اگر گفته شود «لا تشرب الخمر، لأنه مسکر»، بی‌تردید اسکار، علت است ... بنابراین چنان‌چه از مقدمات حکمت استفاده شود که تنها علت حرمت خمر، اسکار است، از انتفاء آن انتفاء سنخ حکم لازم می‌آید و دلیل بر این است که غیر از آنچه در این قضیه ذکر شده، هیچ موجب دیگری، برای حرمت وجود ندارد... و اقتضای مفهوم این است که هر چه مسکر نباشد، حلال است.» (خمینی، سید مصطفی، ٥/ ١٣٩-١٤١)

موارد متعددی[1] در کتب فقهی می‌توان یافت که مفهوم تعلیل در معنای اصطلاحی به کار رفته است. به طور مثال از امام (علیه السلام) سؤال شد آیا می‌توان از صیدی که محرم کرده است، استفاده نمود. امام فرمودند: «چون صید در حرم است اکلش جایز نیست. مفهوم تعلیل اقتضا دارد که اگر محرم در غیر حرم صید کرده باشد، اکل آن بر مُحل جایز خواهد بود. (نراقی، ٣٤٣/١١)

شیخ انصاری در کتاب الصلاة نگاشته است: «کسی که وضو دارد می‌تواند به کسی که تیمم نموده است اقتدا کند؛ زیرا در روایت آمده: «لکن یتیمّم الإمام و یؤمّهم؛ فإنّ اللّـه جعل الأرض

---

۱ ر.ک. موسوی خمینی، ١٧١/٢؛ همدانی، ١٨٩/٦؛ بیارجمندی، ٣١٤/٢؛ صدر، ٢٣٤/١؛ طباطبایی حکیم، ٥٥/٧؛ مصنف این کتاب‌ها مفهوم تعلیل را در معنای اصطلاحی خودش به‌کار گرفته‌اند، اما قائل به حجیت آن نیستند. محقق داماد، ٣٠٨/١؛ حسینی روحانی، ١٠٤/٣؛ موسوی قزوینی، ٨٢٥/٢؛ آملی، ٢٣١/١؛ موسوی گلپایگانی، ٤١٣/١؛ صافی گلپایگانی، ٢٠٣/٣؛ طباطبایی، ٢٠/٢.

طهورا» حال اگر کسی فاقد طهور باشد، نمی‌شود به او اقتدا نمود؛ زیرا اقتضـای علـت یادشـده این است که، اقتدای به متیمم از آن جهت که او مستعمل طهور است، صـحیح اسـت، بنـابراین به مفهوم تعلیل دلالت می‌کند: اگر مستعمل طهور نبود، اقتدای به او صحیح نیسـت. (أنصـاري، ۳۱۷/۲)

عبارت «مفهوم تعلیل» در کلمات فقها فراوان مشـاهده مـی‌شـود، امـا در مـوارد زیـادی در معنای اصولی به کار نرفته است. گاهی در کلمات فقها از لفظ «مفهوم تعلیل» استفاده شده، امـا مراد آنان، «تعمیم‌بخشی» علت بوده است. به طور مثال برخی گفتـه‌انـد: نمـاز آیـات بـرای هـر مخوف سماوی واجب است و یکی از ادله آن را مفهوم تعلیل موجود در روایت «إنّما جعلـت للكسوف صلاة لأنّه من آيات اللّه تبارك و تعالى» دانسته‌اند. بدیهی اسـت کـه ایـن اسـتفاده بـر اساس مفهوم تعلیل نیست بلکه تعمیم است. (نراقی، ٦/ ٢٢٦) مـوارد زیـادی در فقـه مشـاهده می‌شود که مقصود از مفهوم تعلیل، تعمـیم‌بخشـی علـت اسـت. (ر.ک. کاشـف الغطـاء، ١٠٤؛ نجفـی، ٥/ ١٣٠؛ خوانسـاری، ٥٥١/١؛ طباطبـایی حکـیم، ٧/ ٥٥؛ حسـینی روحـانی، ٤/ ٢١٧؛ حسینی عاملی، ١٤/ ٦٧)

گاهی منظور از مفهوم تعلیل، مدلول تعلیل است و در واقـع از مفهـوم، «معنـای لغـوی» آن اراده شده است. مثلاً: یک حکم فقهی به این صورت مطرح شده است که اگر شخصی در نیت یا غیر نیت شک نمود، باید آن و مابعدش را انجام دهد. آیا این حکـم بـرای کثیـر الشـک هـم هست یا او نباید به شک خود اعتنا کند. در پاسخ گفته شده است وی نباید به شک خود اعتنـا کند؛ به دلیل نفی عسر و حرج و مفهوم تعلیل موجود در روایتِ «لا تعوّدوا الخبيث من أنفسكم نقض الصلاة فتطمعوه، فإنّ الشيطان خبيث معتاد لما عود، فليمضِ أحدكم في الوهم و لا تكثرن نقض الصلاة، فإنّه إذا فعل ذلك مرّات لم يعد إليك» (نراقی، ٢/ ٢٣٦) در حالی که کثیر الشـک بر اساس معنای مطابقی این روایت نباید به شک خود اعتنا کند و از تعلیل موجود نه تعمـیم و نه مفهوم مخالفی استفاده نشده است بلکه صرفاً به معنا و مدلول خود تعلیل استناد شده است.

گاهی اصطلاح مفهوم تعلیل استفاده شده، اما به صراحت قاعدة «العلـة تعمـم و تخصـص» اراده شده است. در کتاب فقه الصادق آمده: برخی گفته‌اند با استناد به مفهوم تعلیلِ «كلما غلـب اللّه عليه فليس على صاحبه شيء» اگر اغماء با فعلِ خود شخص حاصل شد، قضا بر او واجب است. با این توضیح که همان‌طور که حکم، از مورد [اغماء]، به هر عذر دیگـری کـه از ناحیـۀ خداوند متعال باشد، سرایت می‌کند و قضا لازم نخواهد بود، [تعمیم به اعذار دیگر مانند جنون]

اطلاق سایر نصوص هم با مفهوم آن تقیید می‌خورد. یعنی «ان لم یکن مما غلب اللّه علیه فالقضاء ثابت علیه» [تخصیص هر عذری که به فعل مکلف حاصل شده باشد] به عبارت دیگر، علت تعمیم می‌دهد و تخصیص می‌زند.

نویسنده در ادامه و در نقد این استدلال نوشته است: «اگر ثبوت مفهوم را برای این جمله بپذیریم، دلالت نخواهد کرد که اگر اعذار دیگر، به فعل مکلف حاصل شد، بر صاحبش قضا واجب است. مسلماً اگر گفته شود «اکرم هؤلاء لانهم علماء» تعلیل دلالت ندارد که اگر غیر این افراد عالم نباشند، اکرامشان، واجب نیست. بلکه مفهومش این است که هر کسی از این جمع که عالم نباشد، لزوم اکرام ندارد و هر کسی غیر از این جمع که عالم باشد، لزوم اکرام دارد. بنابراین اگر جمله «کلما غلب اللّه علیه فلیس علی صاحبه شیء» مفهوم داشته باشد، چنین است که بر مغمی‌علیه [مورد روایت] در صورتی که اغماء به فعل خودش حاصل شده باشد، قضا لازم است و اگر به فعل خودش نباشد قضا لازم نیست. بر مجنون اگر جنون به فعل خودش حاصل نشده باشد، قضا لازم نیست، [تعمیم] اما دلالت ندارد که اگر جنون [موارد خارج از موضوع روایت] به فعل خودش نباشد، قضا لازم نمی‌شود». (حسینی روحانی، ۸/ ۳۱۰)

این مطلب دقیقاً معنای قاعدهٔ «العلة تعمم و تخصص» است. پیش‌تر گذشت که تخصیص، صرفاً در دایرهٔ موضوع صورت می‌گیرد، اما مفهوم به معنای انتفاء عند الانتفاء، بوده، محدود به دامنهٔ موضوع نمی‌گردد. نمونه‌های مشابه دیگری در فقه وجود دارد (همدانی، ۷/ ٦٨) که از اصطلاح مفهوم تعلیل، اصطلاح العلة تعمم و تخصص اراده شده است.

دلایل موافقان مفهوم تعلیل

آقای نائینی با توضیح انواع تعلیل (توجه به واسطهٔ در ثبوت و واسطهٔ در عروض) و چگونگی اطراد و انعکاس در آن‌ها، دربارهٔ مقام اثبات چنین توضیح می‌دهد: «ظهور بسیاری از ادلهٔ احکام، اقتضا دارد که علت ذکر شده از قبیل واسطهٔ در ثبوت باشد؛ زیرا ظاهر ادلهٔ احکام این است که همان عنوانی که در لسان دلیل حکم بر آن وارد شده است، در واقع و نفس الامر هم موضوع حکم بوده است، نه این‌که به واسطهٔ انطباق بر عنوان دیگری، موضوع حکم باشد. تعلیل‌ها هم ظهور دارند که بیانی از واسطهٔ در ثبوت و نه واسطهٔ در عروض هستند. اصل هم

بر همین است.» البته ایشان معتقد است با فراهم شدن دو شرط، واسطهٔ در عروض بودن هم ممکن می‌شود:

«شرط اول: علت به نفس عنوان خودش، صلاحیت داشته باشد که در قوت کبرای کلی شامل مورد و غیر مورد با جامع واحدی بشود.

شرط دوم: صحت تعلیل به آن علت، متوقف بر این باشد که علت در قوهٔ کبرای کلی باشد. در این صورت به دلالت اقتضا بر آن کلیت دلالت خواهد کرد و از مدالیل لفظیه خواهد بود.

ضابطهٔ «صلاحیت» این است که علت منصوصه، به وسیلهٔ یک عنوان جامع، منطبق بر مورد و غیر آن باشد. یعنی خود عنوان به حمل شایع صناعی، قابل حمل بر مورد و غیر مورد بشود [گفته شود الخمر مسکر، النبیذ مسکر و ...] «حکم معلل» هم اعم از اینکه خبری [مانند: الخمر حرام] یا به صیغهٔ طلب [مانند: لا تشرب الخمر] باشد؛ با عنوان جامعی قابل حمل بر مورد و غیر مورد گردد. [مثلا گفته شود: الخمر حرام، النبیذ حرام و ...] و هیچ کدام از علت و حکم معلل، اصلاً اختصاصی به مورد نداشته باشد. مانند: «الخمر حرام لانه مسکر» یا «لا تشرب النبیذ لانه مسکر» و .... از اطلاق علت و معلل و اینکه هر دو عنوان قابل حمل بر مورد و غیر مورد، به جامع واحد هستند و هیچ کدام اختصاص به مورد ندارند، کشف می‌شود که مورد در علت و معلول دخالتی نداشته است و از واسطهٔ در ثبوت خارج می‌شود.

برای مثال منتفی بودن اطلاق علت، این است که مقید به موردش باشد. مثلاً حرمت نبیذ به اسکار خودش و نه به انطباق عنوان مسکر بر آن، تعلیل شده باشد؛ مانند اینکه گفته شود: «لا تشرب الخمر لاسکاره».

از آنجا که جملهٔ معلله به منزلهٔ نتیجه و آنچه تعلیل شده به منزلهٔ صغری است، با توجه به ضابطهٔ «توقف» تعلیل باید کلی باشد، در غیر این صورت تعلیل صحیح نخواهد بود. [انتاج قیاس شکل اول، مشروط است به اینکه کبری کلی باشد. اگر جزئی باشد؛ مانند الخمر مسکر، بعض المسکر حرام؛ نمی‌توان نتیجه گرفت: الخمر حرام؛ زیرا ممکن است از بعض غیر حرام باشد.] تعلیل [به دلالت اقتضا] بر این کلیت دلالت می‌کند؛ همان‌طور که آیهٔ شریفهٔ «واسئل القریة» دلالت دارد که از اهل قریه سؤال کن! (نائینی، ۲۵–۲۹)

نقد کلام محقق نائینی

امام خمینی به دو قسمت از کلام محقق نائینی اشکال کرده است: اولاً ایشان واسطهٔ در عروض بودن را جهت اطراد نمی‌پذیرد و معتقد است، تعمیم‌دهی علت مذکور در لسان دلیل، به این جهت نیست که حکم، در واقع برای حیثیت علت، باشد. بلکه عنوان موضوع، همان چیزی است که در ظاهر قضیهٔ معلله، موضوع اخذ شده و علت، تنها واسطهٔ ثبوت حکم برای موضوع است. وی توضیح می‌دهد: قضیه‌ای مانند «الخمر حرام؛ لأنّه مُسکر»، عرفاً ظاهر در این است که موضوع حرمت، خمر است و اسکار، واسطه تعلق حکم به آن شده است. عرف در این قضایا سه امر می‌بیند: موضوع، حکم و واسطهٔ ثبوت حکم برای موضوع. به حسب فهم عرف، قضایایی که از تعمیم تعلیل فهمیده می‌شود، مانند قضیهٔ اصلی معلل، دارای موضوع، حکم و وسط است، بنابراین اقتضای تعلیل در مثال، این است که فقاع و نبیذ هم به عنوان خودشان حرام هستند؛ چراکه مسکرند، لذا حکم در فرع، تابع حکم در اصل است. احتمال اینکه حکم در فرع به جهت حیثیت اسکار باشد، ضعیف بوده، مخالف فهم عرف و عقلا است. (خمینی، ۲/ ۱۲۷-۱۲۸)

ثانیاً: خصوصیت مورد و وجود ضمیر را مانع تعمیم نمی‌شمارد: ایشان در ذیل این مسأله که «آیا حکم به صحت نماز در صورتی که با تیمم به آن داخل شده باشد، مختص فرائض یومیه است یا مطلق فرائض بلکه نوافل را هم شامل می‌شود؟» می‌فرماید: تعلیل وارد در صحیحة زراره و محمد بن مسلم، اقتضا دارد که حکم به این موارد هم تعمیم بیابد. تعلیل چنین است: «لمکان أنّه دخلها و هو علی طهر بتیمّم» [مرجع ضمیر در کلمهٔ دخلها، فریضهٔ یومیه است. اگر به خصوصیت ضمیر توجه شود، نمی توان حکم را به نمازهای غیر یومیه یا هر عمل مشروط به طهارتی تسری داد] ظاهر این تعلیل، نشان می‌دهد که تمام علتِ عدم نقض و صحیح بودن نماز این است که طهور در حال دخول به عمل، وجود داشته است؛ بدون اینکه نمازِ فریضه بودن بلکه نماز بودنِ عمل، دخالتی در حکم داشته باشد. همان‌طور که عرف از «لا تشرب الخمر؛ لأنّه مسکر» حکمَ را به هر مسکری تعمیم می‌دهد و به مورد و ضمیر راجع به آن اعتنا نمی‌کند، در این مقام هم از تعلیل، استفاده می‌شود که دخول با تیمم در هر عملِ مشروط به طهارت، اقتضای عدم نقض، صحت عمل و بقای بر طهور را دارد و توجهی به ضمیر راجع به فریضه یا نماز نمی‌شود. (خمینی، ۲/ ۳۸۳-۳۸٤)

در اجود التقریرات آمده است که «قضیة «لا تشرب الخمر لإسکاره»، ظهور در موضوعیت خمر برای حرمت دارد و حکم به غیر موضوع مذکور تعدی نمی‌کند؛ زیرا احتمال دارد علت

مذکور در این قضیه، خصوصیتی برای جعل حکم برای موضوع مذکور داشته باشد که این خصوصیت در غیر این موضوع از مواردی که در حقیقت و عنوان مشترکند، وجود نداشته باشد»، محقق خوئی به این کلام چنین اشکال کرده است: «این احتمال خلاف چیزی است که در اذهان مردم ارتکاز یافته است. مرتکز در اذهان مردم این است که علت مذکور در کلام، خودش علت حکم است؛ بدون اینکه قیام علت در موضوع خاص، دخالتی داشته باشد. بی‌تردید مستفاد از کلام امام (علیه السلام) که: «إن الله لم یحرم الخمر لإسمه و إنما حرمه لإسکاره» این است که هر مسکری حرام است. اگر احتمال دخل خصوصیت مورد، مانع از انعقاد ظهور کلام در دوران حکم بر مدار علت مذکور می‌شد، در مثال «لا تشرب الخمر لأنه مسکر» هم مانع می‌شد؛ چون در آنجا هم این احتمال که در صدق مسکر بر خصوص خمر، خصوصیتی که اقتضای حرمت آن را داشته باشد و این خصوصیت در غیر مورد نباشد، وجود دارد.» (نائینی، ۱/ ٤۹۹)

به نظر می‌رسد فهم «صلاحیت» و «توقف»، کار دشواری بوده، از حیطهٔ تعلیل خارج باشد و شاید بتوان گفت بیشتر به فهم عرفی یا شم فقاهتی وابسته است. محقق نائینی گفته است: صلاحیت در جایی است که علت منصوصه، به وسیلهٔ یک عنوان جامع، منطبق بر مورد و غیر مورد باشد، اما از کجا می‌توان به چنین مسأله‌ای دست یافت! البته بیانات ایشان به گونه‌ای است که نمی‌توان هیچ تعلیلی را خالی از این دو ضابطه دانست؛ چراکه معتقدند تنها زمانی عنوان، صلاحیت ندارد موضوع کلی باشد که برای بیان مصالح و مفاسد، ذکر شده باشد. مانند: «الصلاة واجبة لانها تنهی عن الفحشاء و المنکر» و توضیح می‌دهد بیان مصالح و مفاسد که مناط موضوعیت موضوع احکام است، از وسائط ثبوتیه است و تعلیل به آن در غیر موردش ممکن نیست. (نائینی، ۲۹) علاوه بر این با توجه به اشکالات مطرح شده از سوی سایر علما، خصوصیت مورد به گونه‌ای که وی بیان کرده، قابل تشخیص نیست.

بنابراین به نظر می‌رسد این معیار و ضابطه خیلی دقیق نباشد و به راحتی می‌توان از هر تعلیلی مفهوم‌گیری نمود. در حالی که وی در برخی موارد به این نتیجه پایبند نیست. به طور مثال در بحث شهرت فتوایی نگاشته است: «معنای عمل به عموم علت، تسری حکم مذکور به هر موردی است که علت در آنجا باشد. همان طور که از قضیهٔ لاتشرب الخمر فانه مسکر، حرمت هر مسکری ثابت می‌شود، اما نمی‌توان نقیض حکم مذکور را در چیزی که علت در آن نیست ثابت کرد؛ به گونه‌ای که قضیهٔ مذکور دلالت بر حلیت هر چیزی که مسکر نیست، داشته

باشد» (نائینی، ۱۰۱/۲)

سید مجاهد دانشمند دیگری است که مفهوم تعلیل را پذیرفتـه، اعتقـاد دارد: «انتفـاء علـت مستلزم انتفاء معلول است، علاوه بر این که این مطلب عرفاً فهمیده می‌شود، ظاهراً اتفاق بـر آن هم وجود دارد» (مجاهد، ٦٧٨)

اصولی دیگری که این بحـث را مطـرح نمـوده، سـید مصـطفی خمینـی اسـت. وی اولـین شخصی است که مفهوم تعلیل را در مبحث مفاهیم ارائه می‌کند. البته خود ایشان این مفهـوم را نپذیرفته، همه مباحثی که ارائه می‌دهد، مبنایی است و معتقد است، طبق مبنای کسانی که مفهوم شرط یا وصف را قبول دارند، این مفهوم به طریق اولی باید مورد پذیرش باشد.

وی نگاشته است: «اگر گفته شود «لا تشرب الخمر، لأنه مسکر»، بـی‌تردیـد اسـکار، علـت است و واسطهٔ در ثبوت بودن هم ظاهر است. ارجاع دادن تعلیل‌های شرعی به قیود موضـوع و عناوین احکام هم در حالی که اختلاف آثار آنها مشهود است، بی‌وجه می‌باشد. بنـابراین اگـر از مقدمات حکمت استفاده شود که تنها علت حرمت خمر، اسکار است، از انتفاء آن، انتفاء سـنخ حکم لازم می‌آید و دلیلی بر این خواهد بود که غیر از آنچه در این قضیه ذکر شده است، هـیچ موجب دیگری، برای حرمت وجود ندارد. به این ترتیب اگـر در صـورت انتفـاء علـت حکـم، حرمت به جهت دیگری بیاید بین این دو دلیل تعارض به وجود خواهد آمد. به طور مثـال اگـر استفاده شود که هر خمری حرام است و این حرمت مستند به اسکار بوده، دلیل دیگری غیـر از آن وجود ندارد، بین آن و کلام ائمه (علیهم السلام) کـه «مـا کـان کثیـره یسـکر فقلیلـه حـرام» تناقض ایجاد می‌شود؛ زیرا بر اساس مفهوم تعلیل، اگر خمر قلیل، مسکر نباشد، حرام نیست که در این صورت باید به علاج معارضه پرداخت.

ایشان معتقد است: «اثبات انحصار، علیت تامه و اصل اسـتناد در اینجـا آسـان‌تـر از مفهـوم وصف و شرط است. مفهوم وصف که واضح است. در مفهوم شرط هم مؤونهٔ زیادی در اثبات اصل استناد و علیت تامـه وجـود دارد؛ بـه گونـه‌ای کـه جمـاعتی از محققـان بـا آن مخالفـت نموده‌اند؛ به این ترتیب وضع انحصار روشن است. در مفهوم تعلیل تنها نیاز به اثبـات انحصـار است و سایر مقدمات در اینجا بسیار واضح است. اگر تقریب‌های زیادی کـه در مفهـوم شـرط بیان شده است، در اینجا تمام باشد –به ضمیمهٔ اقرار فقها در کتاب‌های فقهی و البته بر خـلاف مذاق اصولی آنان– تمامیت مفهوم در اینجا اولی و اظهـر اسـت. (موسـوی خمینـی، ۵/ ۱۳۹– ١٤٠)

البته در پاسخ ایشان باید گفت، تتبعی که در کتاب‌های فقهی صورت گرفت، اقرار فقها به این مطلب را نشان نمی‌دهد؛ چراکه اولاً: در موارد فراوانی، مفهوم تعلیل در معنای اصولی (انتفاء عند الانتفاء) به کار نرفته است بلکه یا در معنای تعمیم‌بخشی یا قاعده العله تعمم و تخصص یا مدلول لغوی تعلیل است. ثانیاً در مواردی هم که در معنای اصولی به کار رفته، بسیاری از فقها این مفهوم را در حکم خاصی مطرح و رد نموده‌اند و تنها تعداد محدودی آن را پذیرفته‌اند.

به هر ترتیب، سید مجاهد و سید مصطفی خمینی، مفهوم تعلیل را شبیه مفهوم شرط معرفی کرده‌اند در حالی که به نظر می‌رسد، میان حکم جمله شرطیه با حکمی که تعلیل شده است، تفاوت وجود دارد. در تعلیل، حکم منجزاً بیان می‌گردد سپس علت آن مطرح می‌شود، اما در جملات شرطیه تصریح می‌شود که اگر چنین شرطی حاصل شد، حکم می‌آید. تعلیق موجود در جمله شرطیه، در مقدمات حکمت اثر می‌گذارد و کشف انحصار علت را آسان می‌کند. در مقابل در جملهٔ معلل، حکم منجزاً صادر شده، به علتی که باعث حکم شده است اشاره می‌شود، بنابراین نمی‌توان انحصار علت را کشف نمود و نمی‌توان نتیجه گرفت که اگر این علت در جای دیگر نبود در آنجا هم این حکم نمی‌تواند بیاید. به عبارت دیگر از علت بودن امری برای حکمی می‌توان نتیجه گرفت هر جا علت باشد حکم حتماً می‌آید اما هیچ گونه دلالتی ندارد که فقط همین علت، سبب حکم شده است.

علاوه بر این چون در جملات شرطیه تعلیق وجود دارد علت، به یک موضوع خاص با شرایط خاص منحصر می‌گردد. مثلاً در عبارت «ان کان زید عالما فاکرمه»، شرط، علت را در عالم بودن زید محدود کرده است. این جزئی بودن و خاص بودن منطوق، در مفهوم‌گیری مفید است؛ چراکه موضوع مفهوم هم محدود و جزئی می‌شود و به راحتی می‌توان گفت «ان لم یکن زید عالما فلا یجب اکرامه»، اما در جملات معلل از آنجا که به علت به طور کلی اشاره می‌شود و حد و مرزی ندارد، در مفهوم هم با یک عنوان کلی و بسیار وسیع روبرو هستیم؛ مثلا اگر گفته شود: لا تشرب الخمر لانه مسکر، در مفهوم تعلیل باید گفت: کلما لم یکن مسکرا فهو حلال. بدیهی است که این مفهوم قابل قبول نیست. به نظر می رسد کلی بودن، یک دلیل اساسی برای عدم اخذ مفهوم است اگر جمله معلل، به این صورت مطرح شده بود که ان کان الخمر مسکرا فلا تشربه، به راحتی می‌شد مفهوم‌گیری کرد به اینکه ان لم یکن الخمر مسکرا فشربه جائز.

به تفاوت‌های میان مفهوم شرط و تعلیل، سید مصطفی خمینی و شهید صدر هم اشاره نموده‌اند که در دلایل مخالفین، بیان می‌گردد.

دلایل مخالفان مفهوم تعلیل

سید مصطفی خمینی که مفهوم تعلیل را مبنایی مطرح کرده است، خود قائل به ثبوت مفهوم تعلیل نیست. وی در مورد تعارض میان مفهوم تعلیل با منطوق معتقد می‌شود که باید اصل مفهوم را انکار نمود به این دلیل که مقدمات اطلاق برای اثبات انحصار علت به طور مطلق فراهم نیست؛ زیرا در قضایای شرطیه، حصر علت از طریق استفاده قضیۀ حقیقیه است. با این ادعا که میان هر مصداق از جزا با مصداقی از شرط ملازمه برقرار است. این نکته در بحث کنونی ممکن نیست. یعنی با اطلاق اینجا نمی‌توان علیت هر امر دیگری را برای تحریم مصداقی از خمر که مسکر نیست، نفی نمود. (موسوی خمینی، ۵/ ۱٤۱- ۱٤۲)

شهید صدر مفهوم تعلیل را به صورت کامل نمی‌پذیرد اما معتقد است، به دلیل صیانت عرفی تعلیل از لغویت، می‌توان انتفاء حکم هنگام انتفاء تعلیل را به صورت جزئی پذیرفت. وی دربارۀ تفاوت تعلیل با شرط می‌نویسد: اگرچه تعلیل فی الجمله مفهوم دارد، مفهوم آن اقتضا ندارد که حکم معلل در سایر موارد فقدان علت، منتفی باشد؛ آن گونه که تعلیق در جمله شرطیه اقتضا دارد؛ زیرا چنین انتفائی از شئون علیت انحصاری است و انحصار از مجرد تعلیل استفاده نمی‌شود. بر خلاف تعلیق بر شرط که از آن انحصار فهمیده می‌شود» (صدر، ۲/ ۲۰۳)

امام خمینی نیز می‌فرماید: «اطلاق تعلیل، اقتضای تمامیت موضوع و علیت تامه را دارد اما اقتضای انحصار علت را ندارد، بنابراین دلالت بر انتفاء عند الانتفاء هم نمی‌کند.» (موسوی خمینی، ۱۷۱/۲)

آقا رضا همدانی نیز نگاشته است: «نهایت چیزی که از تعلیل فهمیده می‌شود تعمیم است اما علت منحصره بودن که به معنای انتفاء عند الانتفاء باشد، فهمیده نمی‌شود. یک انسباق بدوی در ذهن حاصل می‌شود که ناشی از عدم التفات به احتمال مدخلیت خصوصیات در علت است.» (همدانی، ۱۹۰/٦)

بسیاری از علمای اصول در ذیل بحث شهرت فتوایی مفهوم تعلیل را انکار نموده‌اند. در این بحث برخی برای اثبات حجیت شهرت فتوایی به تعلیل موجود در آیۀ نبأ یعنی «أن تصیبوا قوما بجهالة» استناد کرده‌اند. با این توضیح که در آیۀ شریفه، تبین از خبر فاسق واجب شده است، به این علت که مبادا با قومی از روی جهالت برخورد شود. مفهوم تعلیل مذکور چنین است که اگر از اصابۀ به جهالت در امان بودید، تبین لازم نیست. در شهرت فتوایی ایمنی از

اصابه به جهالت وجود دارد، پس تبین لازم نیست. البته استدلال‌کنندگان می‌خواهند به عموم تعلیل استناد کنند، اما معنای سخن ایشان استناد به مفهوم تعلیل است. بسیاری از اصولیان که به این استدلال اشاره نموده‌اند، آن را به دلیل مفهوم نداشتن تعلیل نپذیرفته‌اند. (مظفر، ۱٦٦/۲؛ موسوی، ۹۳/۲؛ عراقی، ۱۰۰/۳؛ خویی، الهداية في الأصول، ۳/ ۱٦٥؛ خویی، مصباح الاصول، ۲/ ۱٤٥؛ نائینی، ۳/ ۱٥٥)

نظریه مختار

دلایل موافقان، به طور کامل پذیرفتنی نیست. از طرفی مخالفان، بر عدم فهم انحصار علت، تأکید نموده‌اند. وقتی انحصار کشف نشود، انتفاء عند الانتفاء هم کشف نخواهد شد، اما به هر حال در برخی موارد، عرف از تعلیل، چنین مفهومی را متوجه می‌شود. شاید از همین رو است که شهید صدر می‌گوید به دلیل صیانت عرفی تعلیل از لغویت، می‌توان مفهوم تعلیل را به صورت جزئی پذیرفت. البته این سخن تا این اندازه کمکی به استنباط حکم بر اساس تعلیل نمی‌کند بلکه باید معیاری داشت تا بتوان محدوده مفهوم‌گیری از تعلیل را مشخص نمود. مواردی که فقها در کتاب‌های فقهی‌شان به این مفهوم استدلال نموده‌اند و صحیح هم به نظر می‌رسد، اغلب مواردی است که دامنۀ موضوع در منطوق و مفهوم محدود بوده است. به این مسأله، هم، در ذیل تفاوت مفهوم شرط و تعلیل اشاره شد و هم، نکته‌ای است که در قاعدۀ «العلة تعمم و تخصص» مشاهده می‌شود.

به طور مثال صافی گلپایگانی در فتوایی معتقد شده که اگر مُحرم به همسر خود نگاه کند بدون قصد شهوت و بدون اینکه معمولاً باعث امناء شود، کفاره‌ای بر عهده او نمی‌آید؛ زیرا در روایت آمده است: «اما انی لم اجعل علیه هذا لانه امنی انما جعلته علیه لانه نظر الی ما لا یحل له» مفهوم تعلیل این است که اگر نگاه به کسی که حلال بود می‌کرد، چیزی بر عهده او قرار نمی‌دادم. (صافی گلپایگانی، ۲۰۳/۳) مشاهده می‌شود که محدودۀ منطوق، نگاه به کسی است که حلال نباشد و نقیض آن یعنی دامنۀ مفهوم هم نگاه به کسی است که حلال باشد. موسوی گلپایگانی به روایت «فإنّما هو الذي أقرّ على نفسه» استدلال می‌کند که اگر شخصی با استناد به اقرار، در حال تحمل حد باشد و از گودال فرار کند، نباید او را برگرداند. مفهوم تعلیل، دلالت دارد که اگر جاری شدن حد به استناد اقرار نبوده بلکه بینه بر آن اقامه شده باشد، مجرم

برگردانده می‌شود. (موسوی گلپایگانی، ۴۱۳/۱) در اینجا هم دامنه منطوق و مفهوم محدود است.

مسأله جزئی بودن موضوع در منطوق و در نتیجه جزئی بودن موضوعِ مفهوم در بسیاری از احکامی که در آنها به مفهوم تعلیل استناد شده است، مشاهده می‌شود که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌گردد. در جایی که موضوع در منطوق، «خریدِ قبل از مالک شدن» است، موضوع در مفهوم، «خرید پس از مالک شدن» خواهد شد. (موسوی قزوینی، ۸۲۵/۲)، جایی که موضوع در منطوق، «تیمم با آنچه از زمین خارج نشده» بوده است، موضوع در مفهوم، «تیمم با آنچه از زمین خارج شده است»، می‌شود. (حسینی روحانی، ۱۰۴/۳)، جایی که موضوع منطوق «نماز کسی که با تلاش جهت یافتن قبله به اشتباه به غیر قبله نماز خوانده است» بوده، موضوع در مفهوم، «نماز کسی که بدون تلاش به غیر قبله نماز خوانده است، قرار داده شده است. (محقق داماد، ۳۰۸/۱)

به نظر می‌رسد مفهوم تعلیل در محدودهٔ یاد شده امکان پذیرفته شدن را داشته باشد، اما در مواردی مانند: «لا تشرب الخمر، لأنه مسکر» که مفهوم آن «کلما لم یکن مسکرا فهو حلال» است، یعنی دامنه‌ای وسیع را شامل می‌شود، این امکان وجود ندارد. البته فقهایی که مفهوم تعلیل را نپذیرفته‌اند در همین محدودهٔ جزئی هم آن را رد می‌کنند. (موسوی خمینی، ۱۷۱/۲؛ همدانی، ۱۸۹/۶؛ طباطبایی حکیم، ۵۵/۷)

نتیجه‌گیری

۱- دستیابی به علت از راههای متعددی ممکن است.

آ: نصّ بر علت: استفاده از کلمات تعلیل مانند: لعلّة کذا، و حروف تعلیل مانند: لکذا، إنّ، لأنّ و... »

ب: استظهار علت از یک قضیهٔ کلی یا سیاق روایت بر اساس صدر و ذیل آن.

۲- علت، در استنباط احکام به صورت تنقیح مناط، قیاس منصوص العلة، قاعده العلة تعمم و تخصص و مفهوم تعلیل ایفای نقش می‌کند.

۳- تفاوت مفهوم تعلیل با تخصیص‌بخشی در این است که تخصیص‌بخشی، تنها در دایره موضوع مذکور در لسان دلیل، اتفاق می‌افتد، اما در مفهوم تعلیل، انتفاء حکم به انتفاء علت

صورت می‌گیرد؛ به این معنا که هر جا علت منتفی شود اعم از اینکه در دایرهٔ موضوع موجود در حکم اصلی باشد یا غیر آن، حکم منتفی خواهد شد.

۴- مفهوم تعلیل به طور کامل ثابت نیست؛ زیرا:

آ: ضابطهٔ دقیقی برای تشخیص اینکه علت منصوصه، بتواند بـه وسـیلهٔ یـک عنـوان جـامع منطبق بر مورد و غیر مورد شود و هیچ کدام از علت و حکم معلل، اصلاً اختصاصی بـه مـورد نداشته باشد، وجود ندارد.

ب: میان مفهوم شرط و مفهوم تعلیل تفاوت‌های مهمی وجود دارد لذا نمی‌تـوان ایـن دو را با هم مقایسه نموده، نتیجه گرفت که مفهوم تعلیل هم ثابت است. اولین تفاوت، وجود «تعلیق» در جمله شرطیه و عدم آن در جمله معلل است. تعلیق در مقدمات حکمـت اثـر مـی‌گـذارد و کشف انحصار علت را آسان می‌کند، اما در جمله معلل، انحصار علت کشف نمی‌شود. دومـین تفاوت، مربوط به جزئی بودن موضوع در جملات شرطیه است. جزئـی بـودن منطـوق، باعـث محدود شدن موضوع مفهوم می‌شود، اما در جملات معللی که به علـت بـه طـور کلـی اشـاره می‌شود، در مفهوم هم یک عنوان بسیار وسیع وجود دارد که مفهوم‌گیری را ناممکن می‌سازد.

ج: فهم عرفی و نظر بسیاری از اصولیان این است که تعلیل، دلالت بر انحصار علت ندارد.

۵- مفهوم تعلیل در مواردی که دامنهٔ موضوع در منطوق و مفهوم محدود باشـد، پـذیرفتنی است.

منابع

اصفهانی، محمد حسین، ***نهایة الدرایة***، انتشارات سید الشهداء (ع)، ۱۳۷۴.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، ***کتاب الصلاة***، قم، کنگره جهـانی بزرگداشـت شـیخ اعظـم انصـاری، ۱۴۱۵ق.

آملی، محمد تقی، ***مصباح الهدی في شرح العروة الوثقی***، تهران، مؤلف، ۱۳۸۰ق.

بجنوردي، حسن، ***منتهی الأصول***، بی‌جا، کتابفروشی بصیرتی، بی‌تا.

بهبهاني، محمدباقر بن محمد اکمل، ***الفوائد الحائرية***، بی‌جا، مجمع الفكر الإسلامي، ١٤١٥ق.

بیارجمندی، یوسف، ***مدارك العروة***، عراق، مطبعة النعمان، بی‌تا.

تبریزی، غلام‌حسین، ***الاصول المهذبة***، بی‌جا، چاپ طوس، بی‌تا.

حائری یزدی، مرتضی، ***صلاة الجمعة***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٨ق.

حسینی روحانی، سید صادق، ***فقه الصادق علیه السلام***، بی‌جا، بی‌تا.

حسینی شیرازی، محمد، ***إیصال الطالب إلی المکاسب***، منشورات اعلمی، تهران، بی‌تا.
خمینی، روح اللّه، ***کتاب الطهارة***، بی‌جا، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی‌تا.
خمینی، مصطفی، ***تحریرات في الأصول***، بی‌جا، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱٤۱۸ق.
خویی، ابو القاسم، ***الهدایة في الأصول***، بی‌جا، مؤسسه صاحب الأمر (ع)، ۱٤۱۷ق.
______________، ***فقه الشیعة - کتاب الطهارة***، قم، مؤسسه آفاق، ۱٤۱۸ق.
______________، ***مصباح الأصول***، بی‌جا، کتابفروشی داوری، ۱٤۱۷ق.
رشتي، حبیب‌الله بن محمدعلي، ***بدائع الأفکار***، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، ۱۳۱۳ق.
رضوی کشمیری، محمد باقر، ***الروضة الغنّاء في عدم جواز استماع الغناء***، قم، مرصاد، ۱٤۱۸ق.
سبحانی تبریزی، جعفر، ***ضیاء الناظر في أحکام صلاة المسافر***، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱٤۱۸ق.
سیفی مازندرانی، علي اکبر، ***مباني الفقه الفعال في القواعد الفقهیة الأساسیة***، قم، بی‌تا.
شبیری زنجانی، موسی، ***کتاب نکاح***، قم، مؤسسه پژوهشی رای‌پرداز، ۱٤۱۹ق.
صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام***، دار إحیاء التراث العربي، لبنان، بی‌تا.
صافی گلپایگانی، لطف الله، ***فقه الحج***، قم، مؤسسه حضرت معصومه سلام الله علیها، ۱٤۲۳ق.
صدر، محمد باقر، ***بحوث في شرح العروة الوثقی***، قم، مجمع الشهید آیة الله الصدر العلمي، ۱٤۰۸ق.
طباطبایی حکیم، محسن، ***مستمسك العروة الوثقی***، قم، مؤسسة دار التفسیر، ۱٤۱٦ق.
طباطبائي کربلایي، علي بن محمدعلي، ***ریاض المسائل***، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، ۱٤۱۸ق.
عاملي غروي، جواد بن محمد، ***مفتاح الکرامة في شرح قواعد***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۹ق.
عبد الرحمان، محمود، ***معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیة***، بی‌جا، بی‌تا.
عراقی، ضیاء الدین، ***نهایة الأفکار***، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌جا، ۱٤۱۷ق.
علامه حلي، حسن بن یوسف، ***مبادئ الوصول***، بی‌جا، چاپخانه علمیّه، ۱٤۰٤ق.
فاضل توني، محمدحسین، ***الوافیة في الأصول***، بی‌جا، مجمع الفکر الإسلامي، ۱٤۱٥ق.
کاشف الغطاء، حسن، ***أنوار الفقاهة - کتاب الزکاة***، نجف، ۱٤۲۲ق.
گلپایگانی، محمد رضا، ***الدر المنضود في أحکام الحدود***، قم، دار القرآن الکریم، ۱٤۱۲ق.
مجاهد، سید محمد، ***مفاتیح الأصول***، بی‌جا، مؤسسه آل البیت (ع)، بی‌تا.
محقق حلي، جعفر بن حسن، ***معارج الأصول***، بی‌جا، مؤسسه آل البیت(ع)، ۱٤۰۳ق.
محقق داماد، محمد، ***کتاب الصلاة***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱٦ق.

مرتضي زبيدي، محمد بن محمد، ***تاج العروس من جواهر القاموس***، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٤ق.

مظفر، محمدرضا، ***اصول الفقه***، بی‌جا، انتشارات اسماعیلیان، بی‌تا.

منتظری، حسینعلی، ***کتاب الزکاة***، قم، مرکز جهانی مطالعات اسلامی، ١٤٠٩ق.

موسوی قزوینی، علی، ***ینابیع الأحکام في معرفة الحلال و الحرام***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٢٤ق.

موسوي خوانساري، احمد، ***جامع المدارك في شرح مختصر النافع***، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ١٤٠٥ق.

نائینی، محمد حسین، ***أجود التقریرات***، قم، انتشارات مصطفوی، ١٣٦٨.

_______________، ***رسالة الصلاة في المشکوك***، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، ١٤١٨ق.

_______________، ***فوائد الأصول***، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٧ق.

نراقي، احمد بن محمد مهدي، ***مستند الشیعة في أحکام الشریعة***، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، ١٤١٥ق.

هاشمي شاهرودي، محمود، ***فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام***، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، ١٤٢٦ ق.

همداني، رضا بن محمدهادي، ***مصباح الفقیه***، قم، مؤسسة الجعفریة لإحیاء التراث و مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٦ق.